

# رساله رشی و نش

ابوالفضل علامه حسن زاده آملی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ  
الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

این کلمه رساله‌ای است در رتق و فتق معدّل النهار و منطقه البروج و چند نتیجه‌ی مستفاد از آن به نام رساله‌ی رتق و فتق به قلم این کمترین حسن حسن‌زاده‌ی آملی.

قوله سبحانه: ﴿أَوَلَمْ يَرَ الذِّينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَّقْنَا هُمَا﴾.

دایره‌ی استوای سماوی در نوشته‌های پیشینیان به نام «معدّل النهار» شهرت دارد. و دایره‌ی استوای ارضی که مبدء عرض بلاد و آفاق است، در زبان روز به خط استواء رایج است.

دایره‌ی استوای ارضی در سطح دایره‌ی استوای سماوی است که اگر دایره‌ی استوای ارضی بزرگ شود و بالا رود با دایره‌ی استوای سماوی یکی می‌شود، و اگر دایره‌ی استوای سماوی کوچک شود و پایین آید با دایره‌ی استوای ارضی یکی می‌گردد؛ صورتی در زیر دارد آنچه در بالاست.

دایره‌ی استوای ارضی فقط کره‌ی زمین را به دو نیمه‌ی شمال و جنوب

نقیم می کند، و دایره‌ی استوای سماوی کره‌ی کل جهان جسمانی مشهود  
ما را.

دایره‌ی استوای سماوی، منطقه‌ی عظیمه‌ی حرکت شبانه‌روزی ماه و  
ستارگان است که در نظر ظاهری ما از خاور به باختر در حرکت‌اند. این  
حرکت را در علم هیئت حرکت نخستین نامند، در ازای حرکت دومین که  
حرکت ثوابت است و به رصد معلوم می‌گردد.

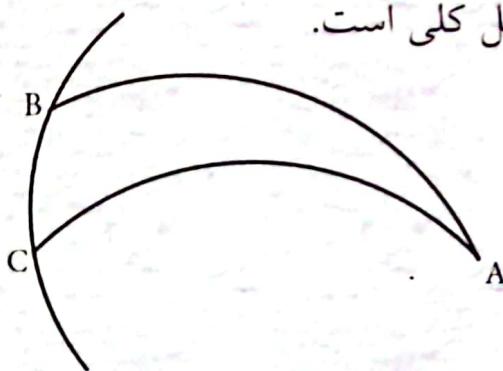
دایره‌ی شمسیه، عظیمه‌ی منطقه البروج است، و هر دو نام در نوشته‌های  
پیشین آمده است و لکن شهرت با نام دوم است. این دایره در سطح دایره‌ی  
استوای سماوی نیست بلکه مایل از آن است، ناچار این دو دایره‌ی عظیمه  
یکدیگر را به تناصف بر زوایای حاده و منفرجه تقاطع می‌کنند.

پرسشی پیش می‌آید که میل دایره‌ی شمسیه از دایره استوای سماوی  
- یعنی فاصله آن از این - چه مقدار است؟

در جواب آن باید گفت که در تحصیل مسافت میان دو چیز از یکدیگر  
چه در ارضی و چه در سماوی، جانب اقرب و مسافت اقصر میان آن دو  
لحاظ می‌شود و چون مسافت کروی میان دو نقطه بر سطح کره است،  
لا جرم برای تعیین مقدار باید به دایره‌ای که به منزلت طناب مساحی و متر  
اندازه‌گیری است متولّ شویم؛ پس گوییم دایره‌ی عظیمه‌ای که بر هر یک  
از دو قطب دایره‌ی استوای سماوی و دایره‌ی شمسیه بگذرد - یعنی مار

بر چهار قطب این دو منطقه بود که قائم بر هر یک از آن دو منطقه خواهد بود - آن را دایره‌ی ماره به اقطاب اربعه گویند. و اقصر قوسی از این دایره‌ی ماره‌ی به اقطاب اربعه در میان این دو منطقه، اعنی دایره‌ی استوای سماوی و دایره‌ی شمسیه افتاد، آن را «میل کلی» گویند؛ بدین لحاظ که هر یک از میل‌های دیگر میان آن دو منطقه، از جانب اقرب کمتر از این میل است، لذا میل کلی را میل اعظم نیز می‌نامند.

مثالاً در این شکل  $AB$  قوسی از دایره‌ی استوای سماوی، و  $AC$  قوسی از دایره‌ی شمسیه که هر یک ربع دور یعنی نود درجه‌اند، و  $BC$  قوسی از دایره‌ی ماره به اقطاب اربعه که مقدار میل کلی است.



اکنون که میل کلی و تعریف آن دانسته شده است، گوییم: ارصاد قدیم و حدیث اتفاق دارند که قوس  $BC$  به تدریج رو به انتقاد می‌رود - یعنی مقدار میل کلی کم می‌شود، بدین وجه که  $AB$  که دایره‌ی استوای سماوی است بر جای خود ثابت و  $AC$  که دایره‌ی شمسیه است بدان نزدیک می‌شود. و مقدار نقصان در هر سال شمسی قریب نصف ثانیه‌ی فلكی

است، و به تحقیق ۰/۴۶۸ ثانیه است که در نتیجه تمام سیارات و تمام ثوابت اعم از کهکشان و غیر آن و خلاصه همه اجرام علوی با ثبات نظم و نضد خاصی که دارند هر سال ۰/۴۶۸ ثانیه به سوی جنوب در حرکت اند. چند قضیه‌ی ریاضی اصول اقلیدس حایز اهمیت تاریخی شگفت است، از آن جمله شکل شانزدهم مقاله‌ی چهارم آن است که آخرین شکل آن مقاله است. در این شکل طریق عمل کثیر الأضلاع پانزده ضلعی متساوی الأضلاع و متساوی الزوايا در دایره بیان می‌شود. در این عمل محیط دایره به پانزده قوس متساوی تقسیم می‌گردد که هر یک از آن قوس‌ها بیست و چهار درجه خواهد بود، و هر یک از اضلاع کثیر الأضلاع پانزده ضلعی وتر یک قوس بیست و چهار درجه. این شکل را شکل میل کلی می‌نامند بدین سبب که مقدار میل کلی که میل اعظم است به ارصاد قدما بیست و چهار درجه بوده است چنان‌که جناب ابو ریحان بیرونی در باب اوّل مقاله‌ی چهارم «قانون مسعودی» بدان نصّ دارد.<sup>۱</sup>

رصدی بزرگ غلامحسین شیرازی جونپوری صاحب «زیج بهادری» در باب سوم مقاله‌ی سوم آن زیج، مقدار میل اعظم را از زمان هیپارک، معروف به آبرخس که پیش از بطليموس صاحب مجسطی بوده است تا مبدء زیج بهادری که سنه‌ی ۱۲۵۱ ه.ق است، مقدار میل اعظم را به حسب چند رصد

۱. قانون مسعودی، ج ۱، طبع اول حیدرآباد، ص ۳۶۳.

به ترتیب زمان نام برده است که هر صاحب رصد مقدار آن را کمتر از مقدار رصد قبل یافته است، به گونه‌ای که ابرخس آن را  $53^{\circ} 23'$  یافته است و صاحب زیج بهادری  $27^{\circ} 23'$ .

### نتیجه‌ی بحث از میل کلی:

حالا که میل کلی و تعریف و مقدار انتقاص آن شناخته شده است، و دانسته شده است که به اتفاق ارصاد از قدیم و حدیث، میل کلی رو به انتقاص می‌رود؛ غرض عمده‌ی ما در این مقاله بیان چند نتیجه‌ی علمی اساسی است که به ترتیب، تقریر و تحریر می‌شود:

۱- نتیجه‌ی نخست این‌که، وقتی که دایره‌ی شمسیه در سطح دایره‌ی استوای سماوی قرار گرفته است و با او متحدد شده است آب همه جای کره را فرامی‌گیرد و روزگار این دوره‌ی آدمیان به سر می‌آید و پایان می‌یابد، و دوباره دایره‌ی شمسیه از دایره‌ی استوای سماوی انفتح می‌یابد بدین بیان: دایره‌ی شمسیه پس از انطباق مذکور یا به سان دوره‌ی پیش در جهت شمال دایره‌ی استوای سماوی انفتح می‌یابد، و یا بالعکس در جهت جنوب دایره‌ی سماوی انفتح می‌یابد؛ کیف کان باز «دَحْوُ الْأَرْض» پدید می‌آید، و در صورت اول باز خشکی زمین به سمت شمال خواهد بود و دریا به سمت جنوب، و در صورت دوم به عکس -یعنی آبادی به جانب جنوب

دایره‌ی استوای ارضی می‌افتد و دریا به شمال آن- و در هر دو صورت به‌سان دوره‌ی گذشته خلقت آدم پیش می‌آید.

دحو الأرض گستردۀ شدن زمین از قبة الأرض -یعنی از برآمده‌ترین جای زمین- است، بدین سبب که شعاع استوایی زمین اطول از شعاع قطبی آن است چه این‌که زمین در حدود قطبین انداز فرونشستگی دارد، و در حدود دایره‌ی استوا انداز برآمدگی؛ لاجرم به سبب تطامن مذکور، نصف قطر استوایی زمین اطول از نصف قطر قطبی آن است، و در نتیجه زمین کره‌ی تام نیست بلکه شبیه به کره و شلغمی شکل است؛ و شعاع استوایی در حدود  $\frac{2}{9}$  فرسخ، اطول از شعاع قطبی است.

این بحث را به تفصیل در درس ۱۶ «دروس معرفة الوقت و القبلة»، و درس ۴۶ و ۵۰ «دروس هیئت و دیگر رشته‌های ریاضی» تقریر و تحریر کرده‌ایم.

جناب شیخ رئیس در فصل ششم مقاله‌ی دوم از فنّ پنجم طبیعتات «شفاء» مطلب این نتیجه را در انطباق و افتتاح معدّل‌النهار و منطقه البروج آورده است، و در اثنای آن فرموده است:

«و نحن نعلم بأدنى حدس أنّ ناحية الشمال كانت مغمورة  
بالماء حتى تولدت الجبال، و الآن فالبحار جنوبية، فالبحار  
منتقلة فليس يجب أن يكون انتقالها محدوداً بل يجوز أن يكون  
فيه وجوه كثيرة بعضها يؤذن بانقطاع العمارة، فيشبه أن تكون

فی العالم قیامات متواالی فی سنین و لانضبیط تواریخها، و  
لیس بمستنکر أَن تفسد الحیوانات و النباتات أو أجناس منها  
ثُم يحدث بالتوالد دون التوالد و ذلك لأنه لا برهان على امتناع  
وجود الأشياء و حدوثها بعد انقراضها على سبيل التولد دون  
التوالد فكثير من الحيوانات يحدث بتولد و بتوالد، و كذلك  
النبات. و قد يتَّخذ حیات من الشعر و عقارب من الثبن و  
البادروج، و الفار يتولد من المدر و الصفادع يتولد من المطر.  
و جميع هذه الاشياء فلها أيضاً توالد...<sup>۱</sup>

ترجمه:

ما به کمترین حدس می‌دانیم که ناحیه‌ی شمال خط استوای زمینی که  
اکنون در آنیم روزی در آب فرو رفته بود تا کوه‌ها سربرآوردن و اکنون  
دریاهایا در جنوب استوای زمین قرار دارند، پس دریاهایا از شمال منتقل به  
جنوب شده‌اند؛ و واجب نیست که انتقال دریاهایا به حسب زمان و مقدار  
محدود باشد، بلکه جایز است وجود بسیاری از انتقالات باشد که بعضی  
از آن‌ها بیانگر انقطاع عمارت و آبادی باشد؛ بنابراین چنین می‌نماید که  
در عالم، قیامات متواالی در سنینی واقع شده باشند و تاریخ آن‌ها مضبوط  
نباشد. و هیچ مستنکر نیست که حیوانات و نباتات دوره‌ای تباہ شوند و در  
دوره‌ی بعد به تولد پادید آیند بدون توالد (و پس از پیدایش تولدی، تولید

۱. شیخ الرئیس (ابو علی حسین بن عبدالله بن سینا)، شفاء، ج ۱، طبیعتیات، چاپ سنگی رحلی، ص ۲۷۵.

توالدی روی آورد)، و برهانی بر رد آن نیست چنان که بسیاری از حیوانات به تولد و توالد حادث می‌شوند چنان که مارها از مو، و کژدم‌ها از کاه و از ریحان کوهی، و موش از کلوخ گلین، و قورباغه‌ها از باران به تولد حادث می‌شوند، و همه‌ی آن‌ها را پس از تولد، توالد است.

۲- نتیجه‌ی دوم این که یکی از معانی و بطون آیه‌ی کریمه **﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾**<sup>۱</sup> این است که پس از افتتاح دو عظیمه‌ی یادشده و دَحْوَالَ الأَرْضِ جدید، باز انسان به تولد و پس از تولد به توالد به وجود می‌آید، و این آدمیان وجود یافته‌ی جدید، جانشین آدمیان دوره‌ی پیش‌اند.

در تفاسیر وجوهی چند در معنی خلیفه گفته آمد، و لکن خلیفه بدین معنی را متعرّض نشده‌اند.

۳- نتیجه‌ی سوم این که یکی از وجوه تفسیر کریمه **﴿أَوَلَمْ يَرَ الذِّينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَّقْنَا هُمَا...﴾**<sup>۲</sup>، این که مراد از سماوات و ارض، دو عظیمه‌ی معدّل النهار و منطقه البروج باشد، و مراد از رتق انطباق آن دو، و از فتق افتتاح آن دو، به تفصیلی که در رساله‌ی میل کلی تقریر کرده‌ایم.<sup>۳</sup>

۱. بقره/۳۱.

۲. انبیاء/۳۱.

۳. علامه حسن زاده‌ی آملی (حسن)، یازده رساله‌ی فارسی، ط ۱، ص ۵۰۱.

علامه‌ی خفری در شرح «تذکره»ی خواجهی طوسی گوید:  
«بعضی از اجله‌ی متأخرین رتق و فتق آیه‌ی مذکور را بدین  
وجه تفسیر کرده است.»

و مراد خفری از این بعض ملا جلال دوائی است.

البته آیه‌ی شریفه به وجوه موجّه دیگر نیز تفسیر می‌شود، از آن جمله چنان‌که در حکمت متعالیه مبرهن شده است به لحاظ سریان وجود مطلق حقیقتة الحقایق به اطلاق کلی سعی که مقام رتق است در جمیع موجودات که شئون و اطوار و اسماء و صفات و مظاهر آنند در مرتبه‌ی فتق؛ چنان‌که صدرالمتألهین در آخر فصل دوازدهم موقف اول الهیات «اسفار» که آخرين فصل آن است فرمود:

«...و إِلَيْهِ الْإِشَارَةُ إِلَى وَحْدَةِ حَقِيقَةِ الْوُجُودِ الْوَاحِدِ الْبَسيطِ، وَ  
الْفَتْقِ تَفصِيلُهَا سَمَاءٌ وَأَرْضًا وَعُقْلًا وَنَفْسًا وَفَلَكًا وَمَلَكًا.»<sup>۱</sup>

۴- نتیجه‌ی چهارم این‌که: روایات مؤثر از وسائل فیض‌الهی در تعدد عالم و آدم، یک وجه بسیار شریف معنی آن‌ها تعدد آدم و عالم مربوط بدین بحث میل کلی و انطباق و انفتاح معدّل النهار و منطقه البروج است. فخر رازی در تفسیر کبیرش در تفسیر این کریمه **﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا إِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾**<sup>۲</sup> از سوره‌ی مبارکه‌ی حجر گوید:

۱. ملاحدرا (محمد بن ابراهیم شیرازی)، اسفار، ج سنگی رحلی، ج ۳، ص ۲۳.

۲. حجر/۲۷.

«و نقل فى كتب الشيعة عن محمد بن علي الباقر عليه السلام أنه قال:  
قد انقضى قبل آدم الذى هو أبونا ألف ألف آدم أو أكثر.»

و نيز شیخ علاءالدین علی دده السکتواری السنوی در کتاب «محاضرة  
الأوائل و مسامرة الأواخر» از امام محمد باقر عليه السلام روایت کرده است که آن  
حضرت فرمود:

«قد انقضى من قبل آدم الذى هو أبونا ألف ألف آدم أو أكثر.»<sup>۱</sup>

شیخ اکبر محیی الدین عربی در باب ۳۶۷ «فتوحات مکیه» فرماید:  
«إِنَّمَا رأَيْتُ فِي وَاقْعَنِي شَخْصاً بِالطَّوَافِ أَخْبَرَنِي أَنَّهُ مِنَ  
أَجْدَادِي وَ سَمَّى لِي نَفْسَهُ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ زَمَانِ مَوْتِهِ؟ فَقَالَ لِي:  
أَرْبَعُونَ أَلْفَ سَنَةٍ. فَسَأَلْتُهُ عَنْ آدَمَ لِمَا تَقَرَّرَ عِنْهُ فِي التَّارِيخِ  
لِمَدْهُ؟ فَقَالَ لِي: عَنْ أَىِّ آدَمَ تَسْأَلُ عَنْ آدَمَ الْأَقْرَبِ؟ فَقَالَ:  
صَدِيقٌ أَنِّي نَبِيُّ اللَّهِ، وَ لَا أَعْلَمُ لِلْعَالَمِ مَدَّ نَقْفَهُ عِنْهَا بِجَمِيلِهَا  
إِلَّا أَنَّهُ بِالْجَمْلَةِ لَمْ يَزِلْ خَالِقاً وَ لَا يَزَالْ دُنْيَاً وَ آخِرَةً وَ الْأَجَالَ  
فِي الْمَخْلُوقِ بِإِنْتَهَاءِ الْمَدَدِ لَا فِي الْخَلْقِ فَالْخَلْقُ مَعَ الْأَنْفَاسِ  
يَتَجَدَّدُ...»<sup>۲</sup>

قسمتی از این واقعه‌ی شیخ را صاحب اسفار در آخر فن پنجم جواهر  
و اعراض آن نقل کرده است.<sup>۳</sup>

۱. علاء الدین علی دده السکتواری السنوی، محاضرة الأوائل و مسامرة الأواخر، ج مصر، ط۱، ص۶.
۲. محیی الدین عربی (محمد بن علی بن احمد بن عبد الله بن حاتم طائی)، فتوحات مکیه، ط مصر، ج ۳، ص ۳۴۸.
۳. ملاصدرا (محمد بن ابراهیم شیرازی)، اسفار، چاپ اول رحلی، ج ۲، ص ۱۷۷.

یعنی در واقعه‌ای شخصی را در طواف دیدم که به من خبر داد از اجداد  
 من بوده است و نامش را به من گفت. از زمان وفاتش پرسیدم، در جوابم  
 گفت چهل هزار سال پیش از این بوده است. پس او را از مدت آدم پرسیدم،  
 به من گفت از کدام آدم می‌پرسی از آدم اقرب؟ گفت تصدیق کن که من  
 یکی از پیامبرانم، و برای عالم مدت نمی‌شناسم که آغاز زمان باشد و در  
 آنجا بایستم و سپس از آنجا شروع کنم، بدان که خدای سبحان همیشه  
 خالق بوده است و همواره دنیا و آخرت خواهد بود، مدت برای مخلوق  
 است نه در خلق و آفریدن، چه این که خلق با انفاس دمدم پدید می‌آید.  
 ۵- نتیجه‌ی پنجم این که اعتقاد به رجعت که در جوامع رواییه‌ی امامیه و  
 کتب کلامی آنان آمده است، و حتی کتاب‌های مستقل در رجعت نوشته‌اند  
 چنان‌که در امامت، ناظر به همین انطباق و افتتاح دو عظیمه‌ی یادشده است.  
 بدین معنی که انسان در هر دوره پس از دَحْوالارض به تولد و پس از تولد  
 به توالد که به وجود می‌آید، نیاز به انسان کامل و دستورالعمل انسان‌ساز  
 دارد، و در میان آنان انسان‌های کامل که سفرای الهی‌اند برای ارشاد آدمیان  
 مبعوث می‌شوند، و به اختلاف تکون امزجه‌ی آنان درجات امامت و نبوّت  
 و رسالت آن‌ها متفاوت خواهد بود که «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى  
 بَعْضٍ»<sup>۱</sup>؛ «وَلَقَدْ فَضَلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ»<sup>۲</sup>، در حق آنان صادق است:

۱. بقره / ۲۵۴

۲. اسراء / ۵۶

و این سفرای الهی به همان روحانیت سفرای پیشین‌اند. فافهم!

در بیان رجعت وجوهی گفته‌اند و ما برخی از آن وجوه را که بر مبنای قوانین عقلی بی‌دغدغه و وسوسه می‌نمود در «عيون مسائل نفس» و شرح آن و در نکته‌ی ۲۸۸ «هزار و یک نکته» آورده‌ایم، و لکن این وجه بسیار وجیه در معنی رجعت را فقط این وجیزه متفرد بدان است.

۶- نتیجه‌ی ششم این که با غور و تأمل و توغل تام در این مرصد أنسی و مقصد أقصی که انطباق و افتتاح یاد شده است، دانسته می‌شود که حقیقت معاد آدمی، هم جسمانی است و هم روحانی، بدان بیان اتم که در عین پنجاه و نهم «عيون مسائل نفس» و شرح آن تقریر کرده‌ایم.<sup>۱</sup> فتدبر جیداً.

۷- نتیجه‌ی هفتم این که یک مسأله‌ی طبیعی در زیست‌شناسی حیوانی دانسته می‌شود، و آن این که در انطباق مذکور انقراض عمر و دوره‌ی جانوران خشکی لازم آید نه حیوانات دریایی، پس باید حیوانات دریایی در بقای طبیعی و حفظ و اصالت انواع، پایدارتر از بری‌ها باشند.

۸- نتیجه‌ی هشتم توجه به مسأله‌ی حدوث عالم است، بدین بیان که حدوث آدمیان و حیوانات و نباتات بری هر دوره را پس از انطباق یاد شده، اول زمانی است؛ نه این که امساك در اصل فيض و فعل حق سبحانه - بدان گونه که اکثر ناس تفوّه می‌کنند و تمثیل به بناء و بناء می‌نمایند- روا باشد،

۱. علامه حسن‌زاده آملی (حسن)، سرح العيون فی شرح العيون، ط۱، ص. ۷۲۱.

زیرا که خلاف حکم قاضی عقل ناصع و لسان صدق برهان قاطع است.  
علاوه این که به حرکت حیبی و تجدّد امثال و حرکت در جوهر طبیعی و  
تحوّل ذاتی آن، عالم طبیعی یکپارچه حرکت و متحرک است که جهان  
مادی آن فآن و تازه به تازه نو به نو حادث می شود؛ به تفصیل مستوفی که  
در اثر گران قدر «گشتی در حرکت» مبرهن شده است.

۹- نتیجه‌ی نهم نکاح انسان‌های نخستین با یکدیگر است که در هر  
دوره‌ای پس از انطباق معهود اولاً به تولد مرد و زن متعدد متکون می‌شوند.  
قوله سبحانه: «وَ لَقْدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمِّاً مََسْنُونٌ»<sup>۱</sup>، «خَلَقَ  
الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَارِ»<sup>۲</sup>، «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ أَدَمَ خَلَقَهُ مِنْ  
تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»<sup>۳</sup>. و پس از تولد به توالد تکثیر نسل می‌شود،  
ذلک تقدیر العزیز العلیم، نه این که فرزندان یک مرد و زن با هم نکاح کرده  
باشد زیرا که خلاف فطرت است. چنان‌که لسان صدق روایات صادر از  
وسائط فیض الهی بدان ناطق است. بلکه شیخ رئیس در فصل چهارم از  
مقاله‌ی هشتم فن ثانی حیوان «شفاء» از کتاب «حیوان ارسسطو» نقل کرده  
است که:

«قال (یعنی قال المعلم الأول ارسسطو): و الجمل لا ينزو على

۱. حجر/۲۷.

۲. رحمن/۱۵.

۳. آل عمران/۴۰.

أَمَّهُ وَقَدْ احْتَالَ بِعْضِهِمْ عَلَى إِنْزَانِهِ فَلِمَّا عَلِمَ ذَلِكَ حَقَدَ عَلَى  
الْمُحْتَالِ عَلَيْهِ بِهِ وَأَهْلِكَهُ وَأَمَّا الْفَرْسُ الْكَرِيمُ فَقَدْ غُولَطَ بِأَمْرِ  
مَلِكٍ يُقَالُ لَهُ إِسْفُوْيَاْفَسْ وَنَزَأَ عَلَى أَمَّهُ، فَلِمَّا سَفَدَهَا وَعَاهَنَ  
ذَلِكَ فِي مَا يُقَالُ الْقَى نَفْسَهُ فِي وَهْدَةٍ وَعَطْبٍ. وَقَدْ سَمِعَتْ  
بعضُ الثَّقَاتِ بِخَوارِزمَ قَرِيبًاً مِنْ هَذَا.<sup>۱</sup>

يعنى شتر بر مادرش نمى جهد. شخصى بر جهيدن شتر بر مادرش  
حيله‌ای کرد چون شتر بدان آگاه شد بر او کينه کرد و هلاکش کرد. و  
همچنين اسب نجیب بر مادرش نمى جهد، چنان‌که به امر ملکی به نام  
اسفویافس، اسب را به اشتباه انداختند و بر مادرش جهید و بعد که فهمید  
خود را به گودالی انداخت و هلاک شد -شيخ رئيس گوید- قریب به همین  
واقعه را در خوارزم از بعضی ثقات شنیده‌ام.

۱۰- نتیجه‌ی دهم توجّه به تناقض میل کلی در تحصیل خط سمت قبله  
از طریق وصول شمس به سمت رأس مکه است. بیانش این که در هر سال  
شمسی، خورشید در اوّل ظهر حقيقی مکه‌ی مکرمه، دوبار به سمت رأس  
مکه می‌رسد که در آن دو وقت شاخص و اشخاص را در مکه سایه نیست.  
هر یک از آن دو وقت، زمانی است که میل شمالی شمس از معدّل النهار  
به قدر عرض مکه است. در این دو وقت هر کس رو بروی آفتاب بایستد،  
مواجه قبله و به سمت آن خواهد بود؛ و یا اگر شاخصی در زمین مستوی

۱. شیخ‌الرئيس (ابو علی حسین بن عبدالله بن سینا)، شفاء، ج ۱، چاپ سنگی رحلی، ص ۴۲۵، س ۲۹.

نصب کنند خط متصف امتداد ظل شاخص، خط سمت قبله است.

جناب خواجه نصیرالدین طوسی در فصل دوازدهم باب سوم «تذکره در هیئت» آن دوبار وصول شمس به سمت رأس مکه را یکی هشتم جوزاء که هشتم خرداد است معروفی فرمود، و دیگری را بیست و سوم سلطان که بیست و سوم تیر است.

اکنون غرض ما از این نتیجه این است که چون عرض بلد ثابت است و میل کلی رو به انتقاد است - و علاوه این که نقطه ای اعتدال را اقبال و ادب ای دارد - مدار هشتم جوزاء و بیست و سه سلطان که از مدارات یومیه اند همیشه بر سر مکه نمی گذرند، مثلاً روزی فرا رسید که مدار رأس السرطان به سمت رأس افق مکه گزند و آن گاهی است که میل کلی مساوی با عرض مکه گردد. پس بنابر انتقاد میل کلی، هر سال جزوی از برج جوزاء که بر سمت رأس افق مکه می گزند بعد از جزو سال قبل آن، و جزوی از برج سلطان که بر سمت رأس مکه می گزند قبل از جزو سال قبل آن خواهد بود. لاجرم محاسب باید انتقاد میل و حرکت اقبال و ادب ای در هر سال حساب کند تا زمان وصول شمس به سمت رأس مکه به درستی معلوم گردد. تفصیل این مباحث را در «رساله‌ی میل کلی» که در «یازده رساله‌ی فارسی» به طبع رسیده است، و درس سی ام «دروس معرفة الوقت

و القبله»<sup>۱</sup>، و دو درس ۵۳ و ۸۴ «دروس هیئت و دیگر رشته‌های ریاضی» ذکر کرده‌ایم.

۱۱- نتیجه‌ی یازدهم این که حدیث امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که روز پیش از شب آفریده شده است، چنان‌که آن را امین الإسلام طبرسی در «مجمع البیان» در تفسیر کریمه‌ی «وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ»<sup>۲</sup> از سوره‌ی مبارکه‌ی یس روایت فرموده است که امام علیه السلام فرمود: طالع دنیا سرطان بوده است و کواكب هر یک در موضع شرفش.

«إِنَّ طَالِعَ الدُّنْيَا السَّرَّاطُونَ، وَالْكَوَافِرُ فِي مَوَاضِعِ شَرْفِهَا...»

تا این که امام فرمود:

«فَالنَّهَارُ خَلْقُ قَبْلِ اللَّيْلِ.»

مراد از دنیا زمان ظهور قبیه‌ی زمین از زیر آب به «دَحْوَ الْأَرْض» است که در روز بوده است؛ یعنی بسط زمین بعد از انطباق مذکور و پس از فرونشستگی آب و تمہید آن برای زیست بني آدم این دوره‌ی ما، در روز بوده است، و بدین معنی «فالنهار خلق قبل الليل» فتدبر.

برای توضیح و تعریف بیشتر به کلمه‌ی ۲۰۵ کتاب ما به نام «هزار و یک کلمه» در بیان این نتیجه رجوع شود.

۱۲- نتیجه‌ی دوازدهم این که یکی از بطون معانی کریمه‌ی «اعلَمُوا أَنَّ

۱. علامه حسن‌زاده املی (حسن)، دروس معرفة الوقت و القبله ، ۱۶، ص ۱۹۵-۲۰۴.

۲. یس / ۴۱.

الله يُخْنِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ<sup>۱</sup>، وَ كَرِيمَهِي ﴿يَوْمٌ  
تُبَدِّلُ الْأَرْضَ غَيْرُ الْأَرْضِ﴾<sup>۲</sup> وَ نظایر آن‌ها به دست می‌آید، که مراد از موت  
ارض، و تبدیل آن مثلاً احاطه‌ی بحر بر تمامی ارض در زمان انطباق یاد  
شده بوده باشد، فتدبر.

۱۳- نتیجه‌ی سیزدهم این که یکی از وجوه معانی کریمه‌ی ﴿وَ الشَّمْسُ  
تَجْرِي لِمُسْتَقْرٍ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾<sup>۳</sup> وَ كَرِيمَهِي ﴿وَ سَخْرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ  
كُلُّ يَبْخَرِي إِلَى أَجَلٍ مُسَمٍّ﴾<sup>۴</sup> وَ كَرِيمَهِي ﴿وَ سَخْرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلُّ يَبْخَرِي  
إِلَى أَجَلٍ مُسَمٍّ﴾<sup>۵</sup> وَ نظایر آن‌ها به دست می‌آید، فتدبر.

۱۴- نتیجه‌ی چهاردهم این که آیات کریمه‌ی: ﴿وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ  
وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلًا مِنْهَا رَغْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُوا مِنَ  
الظَّالِمِينَ﴾ فَازْلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ  
لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقْرٌ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ...﴾<sup>۶</sup> وَ دیگر آیات قرآنی  
نظایر آن‌ها؛ و نیز از این قبیل روایات در بیان مضامین این‌گونه آیات، و  
همچنین مشابه آن‌ها آنچه در عهده‌ین قدیم و جدید به خصوص در آغاز

۱. حديث/۱۷.

۲. ابراهیم/۴۹.

۳. یس/۳۹.

۴. لقمان/۳۰.

۵. رعد/۳.

۶. بقره/۳۶ و ۳۷.

اصحاح اول کتاب تکوین عهد قدیم آمده است، همه‌ی این‌ها در حقیقت شرح حال و نمایش‌نامه و بیان سرگذشت بنی‌آدم‌اند که به حسب اوضاع و احوال و نشیب و فراز تعیش او در این نشاهی طبیعت و اقبال و ادب‌بار او نسبت به ماورای طبیعت بدو روی می‌آورند، و این نمایش‌نامه و شرح حال به صورتی گفته آمد تا هیچکس از کنار کتاب الهی که سفره‌ی رحمت رحیمیه‌ی او است بی‌طعمه و لقمه برنخیزد، همان‌گونه که خود کتاب الهی فرموده است: «وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ»<sup>۱</sup> که امثال برای ناس است، و تعقل معانی امثال برای عالمون. فافهم و تدبر و اغتنم!

[www.najmeddinamoli.ir](http://www.najmeddinamoli.ir)

نیازمند  
نیازمند